

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تلمیذ: راجع به مسئله قصد اعراض از وطن شخصی که برای سکونت در شهر دیگری، از شهر خود خارج می‌شود، مرحوم آقا می‌فرمودند که هیچ‌وقت اعراض نکند چون انسان اگر مثلاً در جایی برای تحصیل می‌رود دوباره به وطن خودش برمی‌گردد لذا هیچ‌وقت اعراض نکند. مثلاً اگر ما همدان بودیم، می‌فرمودند: احتمالاً اگر شما یک روزی بخواهید بعد تحصیل بگردید، معمولاً به شهر خودتان که ارحام و بستگانان هستند برمی‌گردید. پس می‌توانید اعراض نکنید.

استاد: این را ایشان گفتند؟!

تلمیذ: من شنیده‌ام، از خودشان نه.

استاد: من نشنیده‌ام.

تلمیذ: اخوی‌تان گفتند که ما طهران که بودیم دو رکعتی نماز خواندیم ...

استاد: نه، آن مسئله فرق می‌کرد. من به مسائلی

که اخوی از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نقل می‌کنند اعتماد ندارم.

دلیل کامل خواندن نماز علامه طهرانی در طهران

آن قضیه مرحوم آقا این‌طور بود و اصلاً مسئله

فرق می‌کرد. ما طهران بودیم موقع ظهر شد ما هم

نماز ظهر را پشت سر ایشان خواندیم. پایان دو

رکعت ما سلام دادیم چون ما از طهران اعراض کرده

بودیم. من تنها بودم حالا شاید ایشان هم مثلاً یک

موردی بوده ولی آن موقع یادم هست که من تنها

بودم و کسی همراه ما نبود. بعد نماز که تمام شد، به

ایشان گفتیم که آقا جان چرا شما نماز را تمام

خواندید؟! مگر شما نسبت به طهران اعراض
نکردید؟! ایشان گفتند: اصلاً به طور کلی اعراض از
من متمشی نمی شود و من نمی توانم احساس کنم که
از جایی به جای دیگر منتقل شده ام. اصلاً ایشان در
یک فضای دیگری صحبت می کردند و نسبت به این
عالم اختیار و توطن و اینها نبود و اصلاً می گفتند که
از من متمشی نمی شود و من از ایشان هم چنین
چیزی را نشنیده ام که اعراض نکنید.

هیچ دلیلی ندارد! آدم اعراض می کند و دوباره
سر جایش برمی گردد. این چه حُسنی دارد حالا
اعراض کردن، نکردن، توجیهی به نظر نمی رسد.
مضافاً به اینکه خب سرش کلاه می رود! بخواهد
آنجا برگردد باید چهار رکعتی بخواند! دو رکعت
سرش کلاه می رود!!

*تلمیذ: مسئله دیگر راجع به این ضریحی است که ساخته اند - برای سیدالشهدا
علیه السلام - و در مدرسه معصومیه گذاشته بودند و دو هفته ای را برای بازدید عموم
گذاشتند و ... به نحوی بود که مردم زیارت می کردند یعنی سلام می دادند و پول می ریختند،
جمعیت هم خیلی بود یعنی خیابان را می بستند، شاید بالای چند هزار نفر جمعیت بودند
خیلی وسیع و از همه شهرها هم می آمدند از راه های دور و نزدیک می آمدند. به هر حال من
در ذهنم آمد که اصلاً جایی برای زیارت دارد یا ندارد؟ آیا استفاده تبلیغاتی می شود معاندین
بکنند و بگویند که اینها خودشان [این طور هستند] پس ائمه شان هم همین طور بوده اند؟! در
اینجا آیا صرف انتساب دلیل می شود؟! این یک مقداری شبیه داشت. شنیده شده که ظاهراً
برنامه بر این است که ضریح را در شهرها نیز بگردانند.*

استاد: البته خب هر چیزی به میزان خودش و در
جای خودش صحیح است و باید نسبت به آن اعمال
بشود و خروج از آن حد طبعاً مطلوب نیست و کم

اهمیت جلوه دادن آن هم نیز مطلوب نیست. در اینکه این ضریح به نیت سیدالشهداء ساخته شد شکی نیست و بعد هم به همان مکان منتقل می‌شود و در آنجا قرار می‌گیرد. پس آیا ما می‌توانیم به صرف اینکه این ضریح الآن در جای خودش نیست، فرض کنید حالا خدای نکرده کسی بخواهد اهانتی کند و مثلاً آن را متلوّث کند یا... این حرام است یعنی این چیزی است که اگر از روی قصد حتی باشد کار حرامی انجام داده است چون خود وجدان انسان حاکی است که نفسِ انتساب، آن را از دایرهٔ یک شیء مادهٔ عادی خارج می‌کند. یک سنگی که اینجا هست حالا اگر نجس هم بشود مسئله‌ای نیست، آبش می‌کشید یا آن را کنار می‌اندازید یا آن را می‌شکنید، اما خود وجدان و فطرت این مسئله را به انسان متذکر می‌شود که انتسابی که الآن در اینجا هست و این انتساب هم مسلم است که این بالأخره در آنجا نصب می‌شود، این با سایر اشیاء و با سایر مواد متفاوت است.

اهمیت میانه‌روی در امور

خب این یک مقدار [از مسئله است] حالا این

مسئله آیا باید باعث بشود آدم درمقابلش بایستد و
 السّلام علیک یا ابن رسول الله بگوید؟! ابن رسول
 الله که در اینجا نیست! ابن رسول الله در کربلاست!
 این دیگر السّلام علیک یا ابن رسول الله ندارد! یا
 زیارت خواندن، دیگر بدتر است! آدم بلند شود مثلاً
 زیارت عاشورا بخواند! بابا ضریح است، این ضریح
 که اینجا هست و... این خروج از حد می شود. هم
 آن طرف غلط است که انسان بیاید خدای نکرده
 اهانت کند و قصد [اهانت داشته باشد] و هم از
 این طرف غلط است که بیاید زیادی آن قدر مایه
 بگذارد که اصلاً انگار این در خود بالای بدن مطهر
 نصب شده است هر دو غلط است. «**خَيْرُ الْأُمُورِ**

أَوْسَطُهَا»^۱

بررسی لزوم ضریح برای قبر ائمه علیهم السّلام

تلمیذ: آیا وجود ضریح برای قبور ائمه علیهم السّلام لازم هست؟! در صورتی که در
 بعضی از دعاها داریم که مثلاً خودتان را روی قبر بیندازید یا بالای سر قبر بایستید یا
 دستتان را روی قبر بگذارید و این زیارت را الآن بخوانید، در زیارت نامه ها هست. وجود
 ضریح چه لزومی دارد؟!

استاد: بله. البته این یک مطلبی هست که این

کارهایی که الآن دارد انجام می شود؛ این تذهیب ها و
 آینه کاری ها و خرج ها نسبت به این اماکن متبرکه چه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۰؛ آیین رستگاری، ص ۱۵۲.

صورتی دارد و چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟! خود بنده در همین مسائل متردّد هستم و شک دارم که آیا جایز هست که انسان این خرج‌ها را بکند یا اینکه نه؟! یعنی چه حالا گنبد امام رضا علیه‌السلام طلا باشد؟! برای چه؟! انسان طلا را خرج کند و به فقرا بدهد. بله، یک گنبد ساختن برای اینکه محفوظ باشند از آفتاب و برف و باران و اینها اشکال ندارد حالا انسان یک گنبدی بسازد و این گنبد بتن باشد و محکم باشد، اینها چه اشکال دارد؟! اما این خرج‌ها [جایز است]؟! مثلاً همین رواقی که اخیراً در مشهد درست کرده‌اند که ساختش چند سال طول کشید، یکی از آقایان داشت توضیح می‌داد که من در آنجا شاهد بودم که در ساخت این رواق و سقف‌ها، اینها میل به میل جلو می‌رفتند. این قدر [دقیق بودند]! بسیار خوب! این هنر معماری، هنر مقرنس‌کاری، هنر کاشی‌کاری، آینه‌کاری، آن نقش‌ها، زاویه‌های چوبی و امثال‌ذلک را این به این شکل دقیق درآوردن که موجب حیرت افراد در خارج بشود، این خودش از دیدگاه عموم و چشم عموم یک امر مطلوبی است

به طوری که در همه جا همین طور است.

الآن در همه جای دنیا مرسوم است، اگر بخواهند هنر [یک نحله] را نشان بدهند، به یک نحوه‌ای می‌سازند که این نحوه چشمگیر باشد. هر کشوری برای خودش کلیسایی که می‌سازد، هر شهری در خارج یک کتدرال^۱ دارد؛ کلیسای خیلی معظم را کتدرال می‌گویند. نیویورک کتدرال دارد، واشنگتن کتدرال دارد. شهرهای امریکا همه هر کدام کتدرال دارند. در اروپا شهرهای مختلف، آلمان، این طرف، آن طرف و فرانسه اینها همه [کتدرال دارند] و هر کدام می‌آیند از نقطه نظر ظرافت روی دست آن یکی بلند می‌شوند. آن یکی نسبت به آن یکی [روی دست می‌آید] و آن نسبت به آن ...

الآن در همین کلیسای سنت پتر در واتیکان، یک مجسمه درست کرده‌اند مجسمه حضرت عیسی که ۲۷ سال روی این مجسمه کار کرده‌اند! یک وقتی دیدم تقریباً حدود یک متر و نیم در یک متر و خرده‌ای هست. همه می‌روند عکس می‌گیرند، بابا

^۱.Cathedra.

یک مجسمه است دیگر! گفتیم که چقدر شلوغ است؟ برویم ببینیم چه خبر است؟ دیدیم همین مجسمه است و آن کسی که این را درست کرده همان لئوناردو داوینچی که مجسمه‌ساز معروف بوده و فقط این مجسمه‌ساز معروف همان لئوناردو داوینچی هفده سال روی این کار می‌کرده و بعد هم ده سال دیگر یکی دیگر کار کرده است.

موهایی که روی دست حضرت عیسی هست در این سنگ مرمر پیدا است! شما یک هم‌چنین اثری را هیچ‌وقت در کشورهای اسلامی نمی‌بینید ولی آیا این هنر است؟! واقعاً این هنر است؟! حالا یک مجسمه‌ای درست شده و بهترین مجسمه‌سازان دنیا و نقاشان دنیا جمع شدند و یک هم‌چنین چیزی درست کردند. برای چه؟! یعنی چه?!

وقتی که نگاه به کلیسا می‌کنید، در همین کلیسای سنت‌پیترو، - من راجع به این صحبت کرده بودم - جایی که پاپ می‌خواهد برود آن بالا بایستد [از بقیه جاها متفاوت است] خب پاپ رئیس است؛ رئیس همه است و همه باید نسبت به پاپ اظهار خشوع

داشته باشند، خشوع تکوینی نه خشوع تشریحی!!
خواهی نخواهی باید سربه‌زیر باشی مثل ما که باید
درمقابل بعضی‌ها خاشع باشیم! خیلی‌ها! خشوع
تکوینی هم باید باشد!! آنها هم همین‌طور هستند
بیچاره‌ها! همه‌مان یکی هستیم! همه از یک جا
درمی‌آید و ریشه‌ها یکی است.

نگاه می‌کنید می‌بینید یک مجلسی است، همه
صندلی‌ها فلان است اما یک صندلی بلندتر است!
برای چه؟! یعنی چه؟! چرا باید بلندتر باشد؟! چرا
نباید کوتاه‌تر باشد؟! هان؟! چرا؟!!

این با آن پاپ چه فرق می‌کند؟! این با آن
کلیساهای سنت‌پیترو و با آن کتدرال‌ها چه فرق
می‌کند؟! چه تفاوتی دارد؟! این می‌گوید: من! آن‌هم
می‌گوید: من! این می‌گوید که من روی دست تو
بلند شدم، او می‌گوید که [روی دست تو بلند شدم].

این مساجد مدینه را که درست کرده‌اند دیده‌اید؟ به
مدینه که مشرف شدید، این کپی مسجد کوردوبا در
اسپانیاست! آمدند از روی آن کپی برداشتند و آنجا
درست کردند که ما از شما عقب‌نمانیم!

چرا؟! آخر برای چه؟! این پاپ باید در یک

قسمت بالا برود و مردم همه پایین هستند. او بالا بنشیند؛ با یک عبا و ردا و کذا خیلی بالا بنشیند و دستش را این‌طور کند، دیده‌اید که این‌طوری می‌کنند؟! دستش را این‌طوری می‌کند به این افرادی که در کلیسا آمده‌اند و می‌خواهند از عنایت جناب پاپ که نماینده خداست بهره‌مند بشوند!

من در آنجا رفته بودم یک گوشه نشسته بودم و [با خودم] می‌گفتم که آیا ما مثل اینها نیستیم؟! ما در همین خط نیستیم؟! آقا آمده مدرسه درست کرده و یک گنبد در مشهد درست کرده است - یک بنده خدایی که حالا هم فوت کرده است - بعد می‌گوید که این گنبدی که الآن ما درست کردیم بزرگ‌ترین گنبدی است که در مدارس و مساجد تابه‌حال ساخته شده است و چند متر از گنبدی که در مسجد فلان در لندن هست بزرگ‌تر است. دارد به همه پُر می‌دهد!

من به یک کلیسایی در افریقا رفته بودم - ساحلِ عاجِ یاماسوکرو^۱ - آنجا یک کلیسایی بود که همان رئیس‌جمهور سابق آنجا درست کرده بود و می‌گویند

۱. Yamoussoukro.

که ثروتمند هم بوده و از پول خودش هم درست کرده بود، پول مردم را نچاپیده بود! آن طور که نقل می کنند پول خودش بوده است. [خلاصه] درست کرده بود و گفته بود که می خواهم یک کلیسا درست کنم از کلیسای واتیکان بزرگ تر! کلیسای یاماسوکرو دوازده متر مربع بزرگ تر از [کلیسای واتیکان است]. همان کلیسایی که ما در یاماسوکرو برای دیدن رفته بودیم، اتفاقاً روز یکشنبه هم بود و از مراسمی که در آنجا بود مستفیض هم شدیم! جای همه خالی به به! البته ما دور نشسته بودیم ولی خب بالأخره بی فیض هم نبودیم!

بله، این کلیسا دوازده متر از کلیسای [واتیکان] بزرگ تر است. خب این با آن چه فرقی کرد؟! این می گوید که کلیسای من بزرگ تر از کلیسای کجاست و این می گوید که این گنبدی که من روی مدرسه ام ساخته ام از همه بزرگ تر است! هردو یکی است و هردو از یک جا دارد بلند می شود! منتها او عمامه ندارد ما عمامه داریم همین! والا فرقی ندارد خب بیا تو هم عمامه بگذار مثل هم می شویم! مگر وحدت ادیان نمی گویند؟! خب این هم وحدت ادیان!

وحدت فرّق، وحدت ادیان!

در همان ورودی آنجا مجسمه‌ای کشیده‌اند، بالا،
فلان، این افراد نگاه می‌کنند، همین که نگاه می‌کنند،
چشمشان این عظمت را می‌بیند و خودشان را پایین
می‌بینند، اصلاً خواهی نخواهی در چهرهٔ افرادی که
وارد می‌شدند ما آن حالتِ ذلت و حالت کرنش و
حالت خشوع را مشاهده می‌کردیم. خشوع در برابر
چه عزیزم؟! سنگ! سنگ! سنگ! سنگ است دیگر!
حالا سنگ قشنگ است ولی سنگ است! سنگ را
برداشته‌اند بزرگ کرده‌اند.

تسخیر نفس به واسطهٔ حکومت و غلبهٔ احساسات

این حکومت بر احساسات که الآن همین مسئله
در همه جا هست! این بیا بروها و این تبلیغات‌ها و
این چیزها! چون واقعیت ندارند لذا با غلبهٔ
احساسات این نفوس را در تسخیر درمی‌آوریم نه با
غلبهٔ عقل! جایی که عقل بخواهد غلبه کند نیازی به
این حرف‌ها نداریم! نیازی به این بلندمنشی‌ها ندارد
و نیاز ندارد پاپ بلند شود یک جایی برود که اصلاً
آدم وقتی نگاه می‌کند باید با دوربین او را ببیند! بابا
پایین بیا یک خرده از نزدیک‌تر تو را ببینیم! چرا

این قدر بالا رفته‌ای که اندازه یک [نخود] شده‌ای!

یک خرده پایین تر بیا!

سیره و روش پیغمبر در ساخت مسجد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی

می‌آید می‌گوید که مسجدی بسازید که دیوارش تا

شانه‌های مصلی باشد! نیاز به سقف نداشته باشد!

فرهنگ را ببینید از کجاست تا به کجا!

او می‌گوید: کسی که می‌خواهد در مسجد نماز

بخواند باید عقل را به کار بیندازد نه احساسات را! در

این کلیساها احساسات حاکم است. پاپ! پاپ!

کشیش! جای بلند! اوه! مرتفع! مرتفع! آن صلیبی که

در کلیسای یاماسوکرو گذاشته بودند، دو متر و نیم

در یک متر و نیم از طلا بود! اوه اوه اوه این صلیب

طلا طلا طلا! اینجا دیگر خدا پیدا نمی‌شود!

چوب‌های صندلی‌ای که در آنجا بودند

چوب‌هایی بود که مته در آن فرو نمی‌رفت! از هر

چیزی گران‌تر! چوب خاص در فلان جنگل‌های

افریقا که به فرانسه می‌رفت آنجا تراش پیدا می‌کرد

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۸؛ آموزه‌های ولایت، ج ۱، ص ۳۰۵.

و به آنجا می آمد! اصلاً ما بیست دقیقه فقط داشتیم
به آن صندلی ها نگاه می کردیم که این چیست؟! چه
رنگی! چه کیفیتی! چه خرج هایی و چه اوضاعی!
دو سال و نیم طول کشید با سه شیفت کار این
کلیسا را ساختند! نوارش را به ما دادند که بباید
بینید و تماشا کنید.

آثار حکومت احساسات و تخیلات و توهمات

همه اینها برای چیست؟! حکومت احساسات!
حکومت تخیلات! حکومت توهمات! عقل در اینجا
راه ندارد! فطرت تنفر دارد، تنفر دارد! عقل با اینجا
گرایش ندارد. عقل می گوید که این کارها چیست؟!
این بساط چیست؟! می خواهی برو یک کار خوب و
محکم درست کن اما این کارها یعنی چه؟! این
مسائل یعنی چه?!

وقتی به پیغمبر می گویند که باران می آید، باد
می آید، گرد و خاک می آید چه کار کنیم؟ می فرمایند:

«**عَرِيشُ كَعْرِيشِ مُوسَى**» همان سقفی که موسی
داشت. بعد یک چیزی برداشت پهن کرد و چندتا تیر
انداخت و از این [شاخه های] خرما گذاشت و بعد

هم رویش گل مالید! والسّلام! همین! آن وقت وقتی
که مصّلی آنجا می رود نماز می خواند دیگر نگاه به
این کاشی، سنگ‌ها، آینه کاری‌ها، منبت کاری‌ها،
مقرنس کاری و امثال ذلک نمی کند و فقط یک چیز در
ذهنش هست و فقط یک توجه دارد.

این فرهنگ فرهنگ اسلام است! فرهنگ اسلام
و فرهنگ اهل بیت و فرهنگ تشیّع این است! والّا
شما هر چه بخواهید معظّم و بالادست درست کنید،
در دنیا بالادستش هست که روی دست شما بخواهد
بلند بشود، وجود دارد! کلیساهایی داریم که اصلاً
یکی از آنها در ممالک اسلامی نیست! یکی از آنها
نیست! معابدی داریم که یکی از آنها در جایی پیدا
نمی شود! در همان پشت شانگهای یک معبدی
هست که چه خبر است! چه خبر است! بت
گذاشته اند دارند بت می پرستند! افراد آنجا می آیند
می ایستند سجده می کنند، استغاثه و گریه می کنند!
های های گریه می کنند! برای بت، های های گریه
می کنند! غلبه احساس!

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۹۶؛ آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۳۰۴.

در اسلام، در توحید، در تشیع و در مکتب اهل بیت عقل را به حرکت می‌اندازند نه احساسات و تخیلات و توهمات! عظمت خدا را جلوه می‌دهند نه عظمت خود را! ما خودمان را جای خدا گذاشته‌ایم؛ خودمان خیال می‌کنیم با عظمت به مردم وارد بشویم انگار خدا وارد شده است، نه باباجان! توی بدبخت در کف عزرائیل مثل یک موش هستی و تو را کنار می‌اندازد و می‌گوید که نفر بعدی بیاید. وقتش که بشود ما رفتنی هستیم و شما رفتنی هستید و همه رفتنی هستند. وقتش برسد هیچ فایده‌ای ندارد.

چندی در طهران بودم و والدۀ ما کسالت پیدا کرد و خیلی‌ها به دنبال این بودند که چه بشود و چه کار بکنند تا من متوجه شدم که مسئله چیست و قرار است... دیدم مسیر مشخص شد! خب حالا طبق تکلیف باید کارهایی انجام بشود و قضایایی باید انجام بشود، ولی این مسیر تمام شد، نفر بعد!

ما همین هستیم! به اندازه سر سوزنی از خود اختیار نداریم، قدرت نداریم. حالا چرا زودتر

اعتراف نکنیم و چرا زودتر نیاییم؟! چرا وقتی
اعتراف کنیم که کار از کار گذشته است؟ چرا باید
دنیا این قدر ما را بگیرد و به اسم خدا تمام کنیم؟!
چرا؟! چرا چیزی که مربوط به ما هست به پای خدا
می گذاریم؟! هان؟! چرا آن قدرت خیالی را به پای
خدا می گذاریم و از کیسه خدا خرج می کنیم؟! خدا
می گوید که خب به پای من گذاشتی؟! خیلی خب
حالا ما هم می آییم. خودت گفتی که اینها از
خداست! همه اینها از خداست! خب از خداست تو
چه کسی هستی؟ تو کسی نیستی برو پی کارت! از
خداست ولی ما سر جایمان هستیم و تکان
نمی خوریم! بله، همه برکات و نعمت ها از خداست
ولی ما سفت روی زین ایستاده ایم و از زین هم پایین
نمی آییم! این نشد که!! خدا هم گفت که خیلی
خب! حالا که قرار است به پای ما گذاشته بشود پس
حالا ما می آییم خودمان را نشان می دهیم! لذا
به طور کلی این ضریح ها با این کیفیت دلیلی ندارد.

یک بنده خدایی از همین افراد چند سال پیش -

سه چهار سال پیش - از اصفهان با من تماس گرفت

و گفت که آقا ما می خواهیم برای حضرت ابوالفضل

علیه‌السلام یک ضریح درست کنیم. گفتم که چقدر مخارجش می‌شود؟! گفت که مثلاً این قدر میلیارد تومان. گفتم: شما که الآن در اصفهان هستید چندتا دختر بی‌شوهر هست؟! چندتا فقیر هست؟! چندتا افرادی هستند که اینها نیاز به فلان و... دارند؟ الآن ضریح حضرت ابوالفضل مگر ایرادی دارد؟! مگر خراب شد؟! ما همین چندی پیش رفتیم زیارت کردیم هیچی نبود، نه ایرادی دیدیم و نه جایی از آن خراب شده بود. گفتم که این پول‌ها را بردارید به این فقرا و به این افراد بدهید این ثوابش بیشتر و بهتر است و بیشتر مورد رضایت حضرت ابوالفضل و امثاله هست.

الآن در مورد مسئله ضریح سیدالشهداء مگر ایرادی هست که باید ضریح عوض بشود؟! چرا باید عوض بشود؟! ما که آنجا رفتیم چیزی ندیدیم! همه مردم به آن آویزان شده بودند و کسی هم از جایش تکان نمی‌خورد. عرب‌های آنجا می‌گویند که از وقتی که ایرانی‌ها آمدند دست ما دیگر به ضریح هم نمی‌رسد!! طرف سفت به ضریح چسبیده است

آن وقت باید بیاید بندبندش را هم رد کند. برو بابا!

یک بار ضریح را ببوس و برو دیگر!

من در این مدتی که در کربلا مشرف بودم یک

دفعه توانستم بروم ضریح را ببوسم! همین در را

می بوسیدیم و دیوار را می بوسیدیم بس است! فرقی

نمی کند! آخر ضریح که امام حسین نیست!!

طرف از من پرسیده که آقا من سه روز است به

کربلا آمده ام و هنوز نتوانسته ام ضریح را ببوسم،

زیارتم قبول نیست؟! گفتم که بابا قبول است من هم

نتوانسته ام تا حالا ببوسم!! این حرف ها چیست؟!

همین در و دیوار را ببوس برو! این تخیلات و

توهمات چیست؟! بله، حالا اگر کسی نباشد و

مزاحمی نباشد آدم نزدیک تر می رود. طبعاً تقرب

بیشتر مکانی موجب تقرب بیشتر [معنوی] هم

هست اما به چه بهایی؟! به چه کیفیتی!؟

لذا به نظر من اینها مسائلی نیست که ضرورت

داشته باشد و نیازی به این گونه مسائل داشته باشد.

بله! اینکه ضریحی باید جایی باشد... الآن با کثرت

جمعیتی که الآن هست اگر ضریح یا صندوقی یا

سنگی نباشد، خب مردم هجوم می آورند و بالأخره

مسئله‌ای پیش می‌آید. همین که یک چیزی محیط باشد اشکال ندارد ولی نه حالا به این وضع و کیفیت، چقدر طلا مصرف بکنند! چقدر نقره مصرف بکنند! یک چیز عادی درست بکنند از چوبی یا آهنی که خطر نداشته باشد و محکم باشد، مردم متبرک بشوند و بروند. اینها مسائلی است که دیگر به همین کیفیت هست و باید اذهان و عقول تغییر پیدا بکند.

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه بحث علم ذات باری

خیلی وقتی نداریم ولی خب من تیر مسائل را برای جلسه بعد عرض می‌کنم.

جلسه قبل بحث در این بود که مسئله ذات پروردگار و ذات ربوبی در مقام تغییر و تحوّل در اسماء و صفات به معنای تأخر و تقدّم زمانی نیست به نحوی که این تغییر و تحوّل، امر معدومی باشد که نشئه و سررشته آن و بدء آن یک امر، صدور ربوبی باشد و آن مراتب بعد، مراتب معدومه باشد که بعد در بستر زمان تحقق پیدا می‌کند. این با علم پروردگار و اراده ازلیه منافات دارد و عرض کردیم که امتناع دارد.

خب بعضی‌ها نسبت به این مسئله ایراداتی وارد کرده‌اند و یک اشکالاتی وارد کرده‌اند که این اشکالات را جلسه بعد عرض می‌کنیم.

از جمله روایاتی که خوب است برای این مسئله در نظر داشته باشیم - که جلسه بعد در همین مسائل بحث می‌کنیم - یکی کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که حضرت می‌فرمایند: «**لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً فَيَكُونَ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا؛ وَ يَكُونَ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا.**»^۱

این مطلب همان مطلبی است که ما عرض کرده‌ایم که در آن مقام، مقام تحوّل و مقام تبدل وجود ندارد بلکه **أَمْرٌ ثَابِتٌ أَزْلاً وَ أَبَداً** و چنانچه جلسه قبل عرض کردیم اصلاً گذشته و آینده و حالی، دیگر در صورت ثبوت معنا ندارد، این مطلب همان را می‌رساند.

حالا اگر شما بیایید توجه کنید و نگاه به آیه قرآن کنید، در آیه قرآن می‌فرماید: ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلٌ وَأَلَّ آخِرٌ [وَالظَّهْرُ وَأَلَّ بَاطِنٌ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

۱. أعلام‌الدین، ج ۱، ص ۶۵؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۱۶.

عَلِيمٌ ﴿۱﴾ در اینجا حضرت می‌فرماید: «لَمْ يَسْبِقْ لَهُ

حَالٌ حَالاً فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا» این را

با این آیه باید به یک نحوه‌ای نزدیک کنیم و یک

تناسبی بین این دو مسئله ایجاد کنیم و بعد

می‌فرماید: ﴿وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ ﴿۲﴾. یک روایت دیگر دارد:

وَ [إِنَّهُ] إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ، كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا
كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِلا وَقْتٍ وَ لا مَكَانٍ وَ لا حِينٍ وَ لا زَمَانٍ. ^۲

این روایت هم در اینجا که آن‌طور به نظر می‌آید

ظاهراً از موسی بن جعفر است،^۳ که مقام ابتدا با مقام

انتهای یکی است و مقام اول با مقام آخر یکی است و

اولی ندارد تا اینکه آخری داشته باشد. در حالی که ما

در آیه قرآن داریم: ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلٌ وَأَلَّ آخِرٌ

وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳﴾ اول

اوست و آخر اوست؛ اول نسبت به چه؟ هُوَ الْأَوَّلُ

بِالنِّسْبَةِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ مَوْجُودٍ فِي ظَرْفِ الْوُجُودِ وَ

هُوَ الْآخِرُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ مَوْجُودٍ فِي الظَّرْفِ

الْوُجُودِ.

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۷۶:

«اوست اول و آخر، و ظاهر و باطن (پیدا و پنهان) و او به هر چیز داناست.»

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۲۷۲؛ معاد شناسی، ج ۵، ص ۵۷.

۳. روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام است. (محقق)

چطور بتوانیم این اولیت و آخریت را ترسیم کنیم؟! چطور بتوانیم یک امری را موجود تصور کنیم که در عین حال اولیت و آخریت دارد؟! در اینجا دو روایت داریم؛ یک روایت از امام صادق علیه السلام است که «**كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ**»^۱ که این روایت هم از امیرالمؤمنین روایت شده و هم از امام صادق. خب این «**كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ**» به حسب ظاهر خیلی معنای ساده‌ای دارد: ذات پروردگار قبل از مرتبه خلقت فقط خود او بود و هیچ چیزی قرین با او و مصاحب با او نبود. خب این دلالت بر همان توحید ذاتی و وحدانیت او می‌کند که قرینی نداشت، نه به نحو علیت و معلولیت و نه به نحو **مَعْلُولِينَ تَحْتَ عِلَّةٍ وَاحِدَةٍ**. هیچ کدام از دوتا نبوده است.

روایت دیگر از موسی بن جعفر هست که همین است: «**كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْآنَ كَمَا كَانُ**»^۲ بعضی‌ها آمده‌اند این روایت را انکار کرده‌اند - از افرادی که فعلاً هم هستند، از موجودین - و

۱. التوحید، شیخ صدوق، ص ۶۶؛ افق وحی، ص ۵۸۸.

۲. جامع الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۵۶؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۶۲.

گفته‌اند که این «وَ الْاِنَّ كَمَا كَانَ» در روایت نیست

و این اضافه بر آن اصلی است که حذف شده است.

اولاً ما در مباحث اصولی داریم که اصل در

محاورات و در کلمات، عدم حذف است. این

مباحث قبلاً تنقیح شده است که وقتی در یک

روایت، چیزی اضافه بر روایت دیگر دارد بنا بر سهو

در سِیْط هست یا اینکه بنا بر عدم بیان است اما بنا بر

اضافه به نحو عمد نیست و وثاقت راوی اقتضای

جزئیت زائد را در کلام معصوم دارد. چه اشکال دارد

معصوم در یک کلام، زائد را فرموده باشد؟! چه

ایرادی دارد؟! در یک کلام حضرت می‌فرماید: «كَانَ

اللَّهُ وَ لَمْ یَكُنْ مَعَهُ شَیْءٌ» خب این ایرادی ندارد و

امام علیه‌السّلام همان مقام توحید بالصرافه قبل از

خلق را بیان می‌فرماید.

یا اینکه به آن توجیهی که ما عرض کردیم این

كَانَ، كَان ماضویه نیست بلکه كَان به معنای ثبوت

است، كَانِ اللّٰهُ یَعْنِیْ هُوَ كَانٌ وَ هُوَ كَانٌ وَ هُوَ

یَكُون، منتها در مقام ثبوت، تعبیر به فعل ماضی در

اینجا شده است. خب این در اینجا ایرادی ندارد.

در یک جای دیگر معصوم بیاید یک کلامی را اضافه بفرماید: **«وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»** این چه ایرادی دارد؟! و اصل از آنجایی که عدم حذف است، می‌توانیم در اینجا بگوییم که این **«وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»** نیز جزء کلام معصوم علیه‌السلام است.

مضافاً به اینکه همین مسئله **«وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»**، در این روایاتی که الآن عرض کردم موجود است متنها با بیان دیگر.

بنده این مطالب را فعلاً به‌عنوان تیتربیان کردم چون دیگر صحبت‌مان در مسائل دیگر بود مجالی برای این نماند. إن شاء الله راجع به این جلسه بعد صحبت می‌کنیم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد